مرگ آخرین سرباز، دست خداست

برگرفته‌ای از زندگی شهید «حسن سرباز» از فرماندهان گردان لشکر هشت نجف اشرف





زهرا شکراللهی
گروه پایداری

از هر راهی می‌روم سر از عملیات خیبر درمی‌آورم. گفتم: حسن سرباز. گفت: عارف بود. گفتم: عارف به چه‌درد جنگ می‌خورد؟! گفت: جنگ در سکوت، پیروز است. صبح روز دوازده اسفند سال هزار و سیصد و سی‌وهشت، «منور» کنار پستوی خانه لابه‌لای ماغ‌کشیدن گاوها، حسن را به دنیا آورد. نامش را از ننه منور ستاند، فامیلش را از پدر؛ حسن سرباز نجف‌آبادی. باد و سرما پنجره‌های رنگی خانه ننه‌منور را می‌لرزاند. ننه‌منور سر سجاده آخرین ذکر لَا إِلَهَ إِلَّا... را زمزمه می‌کرد، نور آفتاب چشم‌های حسن را گرم کرده بود؛ صدای زنگوله پی‌درپی گاوها خبر از رفتن پدر به صحرا می‌داد. سکوت صبح خانه شکسته شد. ننه گره روسری سفیدش را محکم کرد: «حسن وَرخیز، وَرخیز...»

نیزارها حسن را نشانه رفته بودند

حسن از جا بلند شد ایستاد. کنار سنگر سیمانی در دشت پهناور کردستان سرد، سر درآورده بود. تا کنار تانک پی‌ام‌پی رفت، رو به سربازها کرد: «برای منهدم‌کردن پی‌ام‌پی باید خورشیدی جلوی تانک را نشانه بگیرید.» حسن بلندگوی دستی را به‌دهانش نزدیک کرد: «حواس جمع بودن مهم‌تر است. طبیعت غافلگیرتان نکند.

حاج‌احمد کاظمی بیسیم زده بود گردان را از کردستان بردار و بیاور جزیره مجنون. گردان زرهی نجف اشرف راهی جزیره مجنون شد. عملیات خیبر پا نگرفته بود که حسن سرباز هر روز با چند نفر از بچه‌های لشکر می‌رفتند شناسایی. نیزارهای هورالهویزه را رد می‌کرد. خوب که خاکریزهای عراقی را نگاه می‌کرد بچه‌ها را می‌فرستاد عقب. خودش به دل نیزار می‌زد. قایق را کناری نگه می‌داشت؛ آب را به سروصورتش می‌پاشاند؛ وضو می‌گرفت؛ وسط نیزارها دراز می‌کشید؛ زل می‌زد به آسمان، به تعداد نی‌های اطرافش لَا إِلَهَ إِلَّا... می‌گفت؛ زبانش که خشک می‌شد، چشمانش که می‌سوخت، هواکه گرگ‌ومیش می‌شد، برمی‌گشت؛ کنار بچه‌های لشکر می‌ماند. نیزارها حسن را نشانه رفته بودند.

نخ تسبیح پاره شد

یکی‌دو روز مانده به عملیات خیبر، قادری معاون گردان خبر آورد که عراق برق وصل کرده به آب نیزار، خیلی از بچه‌های شناسایی را قلع‌وقمع کرده است. نیزارها که برای حسن حکم دانه‌های تسبیح را داشتند نخ‌شان پاره شده بود. حسن سوار موتورهوندای گردان شد تا مقر لشکر نجف اشرف راند.

تانک پی‌ام‌پی را تحویل گرفت تا نزدیک هورالهویزه آمد. بچه‌های زرهی را به‌خط کرد. پیشانی بلندش زیر نور آفتاب کم‌جان اسفند سال شصت‌ودو بَراق بود. از لب‌های گوشتی ترک‌خورده و بینی تیغ‌کشیده‌اش خستگی و تشنگی، بلاتکلیفی می‌بارید. رو به بچه‌های ادوات زرهی کرد و گفت: «چهار کیلومتر تا کانال حفرشده عملیات، فاصله داریم.» قادری معاون عملیات حسن سرباز را کنار کشید: «چند ساعت بخواب امشب»... حسن گوشه سنگر سیمانی خزید. زل زد به انگشتانش. لب‌هایش بی‌اختیار شروع به جنبیدن کرد. صدای ننه‌منور زیر گوشش جان گرفت: وَرخیز ننه، کمک آقات، وَرخیز...

گریختن

حسن نشست دوروبرش را نگاه کرد. روی تابلو دیوار با خطی ناشیانه نوشته شده بود، الهی هرکه تو را به جستن یافت، من ترا به گریختن... پایین تابلو با خط‌ریزی نوشته بود «خواجه عبدا... انصاری». حسن نشست. چندروز بود نیزار نرفته بود. لَا إِلَهَ إِلَّا... را بین راه روی موتور زمزمه کرده بود. حسن، قادری را سوار موتور کرد تا نیزار راند، چند تا از بچه‌های اطلاعات عملیات در کمین نشسته بودند. تا فرمانده‌شان حسن سرباز را دیدند از جا بلند شدند. حسن بین تاریکی و روشنایی هوا، همراه گردان، دسته‌دسته سرباز عراقی را که درکمین بودند، اسیر کرده بود. اسیرها را بعد از نیزار روی زمین خواباندند. اسلحه، ساعت و گردن‌بند و وسایل همراهشان را روی زمین تلنبار کردند. حسن تسبیح تربت کربلایی را لابه‌لای غنایم دید. خم شد، تسبیح را برداشت. بین زمین و آسمان نگه داشت. نور خورشید از بین دانه‌های تسبیح روی صورت حسن افتاده بود. حسن لب‌هایش را جمع کرد. ترک گوشه لبش را به دانه تسبیح چشاند. چشمانش را بست. نفس‌هایش به شماره افتاده بود. بوی آشفته نان تازه ننه‌منور روی صورتش نشست. آخرین بار کی ننه را دیده بود، گاو حنایی زاییده بود یا نه، شنگول سُمش را از زمین مردم بُریده بود یا نه. حسن تسبیح را تو مشتش سفت نگه داشت. فشار داد. گذاشت توی جیب اورکتش.

صبح روز بیست‌ودوم

صبح عملیات خیبر، صبح روز بیست‌ودو اسفند سال شصت‌ودو، ساعت هشت و نیم صبح، حسن موتورگردان را برداشت. از مقر یکسره تا جزیره مجنون راند. باد سرد و سبک آخر زمستان سروصورت حسن را برانگیخته بود. تمام صورتش قرمز عنابی تیره شده بود. آتش سنگین لشکر عراق به کانال حفرشده خط مقدم رسیده بود.

قادری بیسیم زد: «فاصله عراقی‌ها تا کانال صد متر بیشتر نیست.» حسن دولا تا کانال رفت.

قادری را صدا زد: «مگه نگفتم بیا مقر.» قادری جای ترکش کنار گوشش را نشان داد. دود، گردوخاک و صدای انفجار همه را کلافه کرده بود. حسن دوربینش را تنظیم کرد. سینه‌خیز تا بالای خاکریز رفت. زل زد به دشت سرتاسر تانک و لشکر عراقی. سینه‌خیز برگشت. عرق از سر و صورتش شُره کرده بود. بی‌سیم را دست گرفت. گفت: «حاج‌احمد، حاج‌احمد! مرگِ آخرین سرباز، دست خداست.»

بی‌سیم را در حالت سکوت گذاشت. قبضه آرپی‌جی را برداشت. تا خاکریز یک نفس رفت. هرچه قادری داد و بیداد کرد «حسن برگرد حسن برگرد» افاقه نکرد. حسن رو به عراقی‌ها ایستاد. ماشه را چکاند. نشست نفس تازه کرد، آتش سنگین و هجوم لشکر عراق وقت سرخاراندن به گردان حسن سرباز را نداد. هرکس در خاکریزی مشغول آرپی‌جی‌زدن بود. حسن لَا إِلَهَ إِلَّا... را با صفیر صوت انفجار هماهنگ کرده بود. حسن ایستاد. ماشه را چکاند. با صورت روی شن‌وماسه خاکریز افتاد. فرو رفت. لب‌هایش جنبید. صورتش در خاک دفن شد. تسبیح پاره شد. کنار حسن سرباز، مهره‌ها غلطان‌غلطان سقوط کردند ته کانال حفرشده؛ جز دانه آخر که به‌بند تسبیح گره خورده بود.

هرچه قادری از توی کانال فریاد کشید جز سکوت و صدای انفجار چیزی دستش را نگرفت. بیسیم از حالت سکوت درآمد؛ حاج‌احمد کاظمی بود: «خدا پشت‌وپناهت، سردار!»

مکث

«آتش به‌اختیار» و یک کار تمیز

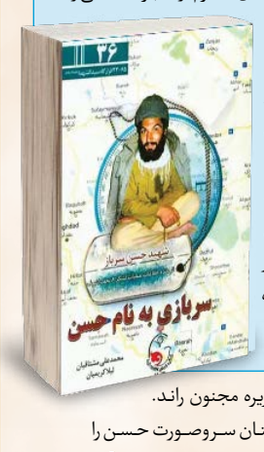


شاهرخ مشهدی: شاید ملموس‌ترین حرکت حاج‌محمد صباغیان برای خانواده‌های شهدای محله، برگزاری یادواره‌های شهدا در مسجد بود که یک حرکت آتش‌به‌اختیار به‌حساب می‌آمد و این یکی از اقداماتی است که خادم‌الشهدا، محمد صباغیان، در زمانی که مسئول روابط عمومی و فرهنگی بسیج میثم بود انجام داد. ابتدا دو سال پی‌درپی مراسم بزرگداشتی برای شهید ذاکری به‌درخواست شهید برگزار کردیم. با همین تجربه بود که یادواره شهدای پایگاه را آغاز کرد و سنگ بنایی شد برای نزدیک به ۲۰ دوره یادواره‌های شهدای مسجد. مراسماتی که از صفر تا صدش را خودش پیگیری و اجرا می‌کرد. از دعوت سخنران و مداح تا پیگیری طراحی و چاپ پوستر و کارت دعوت... حتی با همه بسیجیان پیشکسوت و یا خانواده‌های شهدا تماس می‌گرفت برای دعوت به مراسم، آن‌هم با موبایل شخصی خودش. در کنار این مراسم تعداد زیادی از نیروهای جوان پایگاه هم آموزش می‌دیدند.

یکی از اخلاق‌های خاص حاج‌محمد یک‌دنده بودنش بود و اینکه وقتی تصمیم به اجرای کاری می‌گرفت و می‌دانست آن کار درست است، به نظر بقیه توجهی نمی‌کرد. مثل همین یادواره که بقیه نظرشان این بود که شب هشتم محرم برگزار نشود تا راحت‌تر بتوان مداح و سخنران معروف دعوت کرد اما حرف حرف خودش بود و می‌شد آنچه باید می‌شد.

برش

سربازی به‌نام حسن



کتاب «سربازی به‌نام حسن» جلد ۳۶ از مجموعه «قرارگاه سیدالشهدا» است که در آن زندگی‌نامه و خاطرات شهید «حسن سرباز»، فرمانده اطلاعات عملیات لشکر هشت نجف اشرف، ارائه شده است. شهید سرباز، متولد اسفندماه سال ۱۳۳۸ در شهر نجف‌آباد اصفهان است. وی پس از حضور در عملیات‌های رمضان، محرم، والفجر مقدماتی و... در سال ۱۳۶۲ در عملیات «خیبر» به شهادت رسید. گفتنی است در پایان کتاب، فرازهایی از سخنان و وصیت‌نامه شهید به‌همراه تصاویری از ایشان آمده است. این کتاب را نشر دارخوین در سال ۱۳۹۷ منتشر کرده است.

رئیس جمهوری:

ناترازی‌ها با همفکری و هماهنگی برطرف می‌شود

رئیس جمهوری با دفاع از کلیات لایحه بودجه ۱۴۰۴ کل کشور بیان کرد: اگر باهم باشیم می‌توانیم با همفکری و هماهنگی ناترازی‌های موجود را برطرف کرد. مسعود پزشکیان با حضور در نشست علنی امروز (سه‌شنبه، هشتم آبان) مجلس شورای اسلامی به‌منظور دفاع از کلیات لایحه بودجه ۱۴۰۴ ضمن تشکر از همراهی، همدلی و همفکری نمایندگان مجلس در بحث بودجه اظهار کرد: با وجود تمام مشکلات، بودجه در زمان مقرر تقدیم مجلس شد و بودجه ارائه‌شده شفاف و درآمدها و هزینه‌ها کاملاً روشن است. وی با تأکید بر اینکه بودجه ارائه‌شده واقعی است، افزود: بودجه ارائه‌شده آن چیزی است که درآمد داریم و آن چیزی است که می‌توانیم هزینه کنیم. سعی کردیم در این بودجه، ثبات قانونی ایجاد کنیم و دائماً قانون را تغییر ندهیم.

حل سودوکو ۴۷۳۲

۲	۱	۹	۶	۳	۵	۸	۴	۷
۷	۳	۵	۸	۲	۴	۶	۱	۹
۶	۴	۸	۷	۹	۱	۳	۲	۵
۹	۸	۷	۴	۱	۶	۲	۵	۳
۱	۶	۴	۳	۵	۲	۷	۹	۸
۳	۵	۲	۹	۸	۷	۱	۶	۴
۸	۲	۳	۱	۶	۹	۵	۷	۴
۴	۹	۶	۵	۷	۸	۳	۱	۲
۵	۷	۱	۲	۴	۳	۹	۸	۶

سودوکو ۴۷۳۳

برای حل جدول اعداد باید در هر مربع کوچک‌تر ۳ در ۳ هیچ عدد تکراری وجود نداشته باشد.
همچنین هیچ عددی در یک سطر یا ستون مربع بزرگ ۹ در ۹ تکرار نشده باشد.

								۴
	۴	۷					۹	
۶			۵			۷		
۲				۳	۸		۶	
۸				۶				۱
	۱		۲	۹				۷
		۸			۴			۵
	۹					۸	۷	
۱								

۷				۵	۸	۳		
	۹		۶				۱	
		۲					۵	
			۳			۵		
			۷	۹	۴			
				۲				
		۱				۶		
			۴	۲			۴	
					۷			۵

			۳		۸			
			۸					
			۴		۶			

۹				۸	۱	۲		
	۳		۲				۱	
		۱					۶	
			۱		۶	۵		
			۹	۵	۶			
		۸			۴			
	۶					۳		
	۵				۲		۷	
		۳	۸	۷				۱

								۵
							۶	
						۹		
					۶	۹	۲	
				۴				۱
			۷	۳				۴
		۹			۸			۲
	۴					۸	۳	
۸								

آگهی مزایده عمومی
اجاره و بهره‌برداری از تابلوها و فضاهای تبلیغاتی
شهرداری تبریز
سازمان سیما، منظر و فضای سبز شهرداری تبریز
به استناد مجوز اخذ شده در نظر دارد نسبت به اجاره تابلوهای تبلیغاتی با مشخصات و قیمت پایه، در قالب پک‌های مجزا از طریق مزایده اقدام نماید. توضیح اینکه کلیه مراحل مزایده اعم از دریافت اسناد تا ارائه پیشنهاد و بازگشایی از طریق درگاه سامانه تدارکات الکترونیکی دولت (ستاد) به آدرس اینترنتی www.setadiran.ir انجام خواهد شد. الزام است مزایده‌گران در صورت عدم عضویت قبلی مراحل ثبت‌نام در سایت مذکور و دریافت گواهی امضای الکترونیکی راجهت شرکت در مزایده محقق سازند. پیشنهاددهندگان می‌بایست عینا مبلغ مندرج در جدول درج شده در سایت سازمان را به عنوان سپرده نقدا به حساب جاری ۱۰۰۸۰۴۱۴۳۵۱۸ به‌نام سازمان سیما، منظر و فضای سبز شهرداری تبریز نزد بانک شهر شعبه دروازه تهران تبریز واریز و یا معادل آن ضمانت‌نامه بانکی معتبر ارائه دهند.
۱ مهلت خرید اسناد مزایده از ساعت ۱۰ صبح روز چهارشنبه مورخ ۱۴۰۳/۰۸/۰۹ تا ساعت ۱۰ صبح روز چهارشنبه مورخ ۱۴۰۳/۰۸/۱۶ از سامانه ستاد می‌باشد.
۲ مهلت بارگذاری اسناد و مدارک به صورت الکترونیکی در سامانه ستاد از ساعت ۱۰:۳۰صبح روز چهارشنبه مورخ ۱۴۰۳/۰۸/۱۶ تا ساعت ۱۰ صبح روز یکشنبه مورخ ۱۴۰۳/۰۸/۲۷ می‌باشد. سپرده شرکت در مزایده بعد از ثبت در سامانه ستاد به صورت حضوری تا ساعت۱۲ روز یکشنبه مورخ ۱۴۰۳/۰۸/۲۷ به امور قرارداد سازمان واقع در پارک تاریخی و فرهنگی ایل گولی، ضلع شرقی استخر تحویل نمایند.
۳ بازگشایی پیشنهادهای واصله روز یکشنبه مورخ ۱۴۰۳/۰۸/۲۷ ساعت ۱۴ در اتاق جلسه سازمان و در بستر سامانه ستاد خواهد بود.
سازمان در رد یک یا تمام پیشنهادات مختار بوده که در این صورت سپرده‌ها مسترد خواهد شد
و هزینه چاپ آگهی به عهده برندگان مزایده خواهد بود.
مدیرعامل سازمان سیما منظر آسیایی
شناسه ۱۸۱۱۴۴۴

فولاد مشیز بردسیر
Bardsir Mashiz Steel Co
آگهی مناقصه عمومی دو مرحله‌ای
شرکت فولاد مشیز بردسیر در نظر دارد
مناقصه عمومی اصلاح سیستم هیدرولیک
کارخانه فولادسازی
را از طریق برگزاری مناقصه عمومی دو مرحله‌ای به پیمانکار واجد شرایط واگذار نماید.
متقاضیان می توانند جهت دریافت اسناد مناقصه از طریق سایت اینترنتی شرکت به آدرس
www.mashiz-steel.ir
بخش مناقصه و مزایده مراجعه نمایند.
دفتر کارخانه: بردسیر، کیلومتر ۴ جاده نگار، کدپستی ۷۸۴۳۱۵۵۷۳۱، دبیرخانه کمیسیون معاملات
تلفن: ۰۹۱۳۳۴۰۲۲۳۸ (سرکار خانم شادمان)
دفتر کرمان: کرمان، بلوار کشاورز، نبش کوچه ۹، برج فولاد، طبقه ۶، واحد ۶۸، دبیرخانه کمیسیون معاملات
تلفن: ۰۹۱۳۳۴۰۲۲۳۸ (سرکار خانم شادمان)
دفتر مرکزی: تهران، خیابان شریعتی، نبش خیابان شهید کلاهدوز، برج نگین قلهک، طبقه ۳
واحد ۳۴، کدپستی ۱۹۳۹۶۱۶۸۷۴
تلفن: ۰۹۱۲۸۹۲۹۸۰۹ (سرکار خانم میرزازاده)
آخرین مهلت ارسال مدارک تاریخ ۱۴۰۳/۰۸/۲۸